

خواجہ شمس الدین محمد حافظ شیرازی

دیوان

خواجہ شمس الدین محمد حافظ شیرازی

بہ ہمراہ شرح لغات و شواہد

باہتمام

محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی



بہ کوشش: کاظم مطلق

ناشر: وائیک / نوبت چاپ: دوم / اول این ناشر ۱۳۹۰

ناشران همکار: امین الله / خرم / پیرامید

شیوہی خط: استاد اخوین / شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۶۱۹۸-۰۳-۳

حق چاپ محفوظ است

● قم / انتهای معلم ۱۲ / سمت چپ کوی فرجام / پلاک ۳۱

● تلفن: ۷۸۳۹۷۵۴ - ۰۲۵۱ / ۹۱۲۷۴۶۶۸۷۶

سرشناسه: حافظ، شمس الدین محمد، - ۷۹۲ق.

عنوان قرارداد: دیوان

عنوان و نام پدیدآور: دیوان خواجہ شمس الدین محمد حافظ شیرازی: بہ ہمراہ شرح لغات و شواہد / باہتمام محمد قزوینی، قاسم غنی؛ بہ کوشش کاظم مطلق.

مشخصات نشر: قم: وائیک، ۱۳۹۰.

مشخصات ظاہری: ۵۷۵ ص.

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۶۱۹۸-۰۳-۳ / ۱۲۵۰۰۰ ریال

وضعیت فهرست نویسی: فیا

موضوع: شعر فارسی -- قرن ۸ق.

شناسه افزوده: قزوینی، محمد، ۱۲۵۶ - ۱۳۲۸.

شناسه افزوده: غنی، قاسم، ۱۲۷۲ - ۱۳۳۱.

شناسه افزوده: عابدینی مطلق، کاظم، ۱۳۴۵ - ، گردآورنده

رده بندی کنگره: ۵۴۲۴ - ۱۴۹۰ ای.ج PIR

رده بندی دیویی: ۱۶۸ ۱/۳۲

شماره کتابشناسی ملی: ۲۴۸۲۸۳۰

قیمت ۱۲/۵۰۰ تومان

سخن ناشر

خواجہ شمس الدین محمد حافظ شیرازی، یکاذه مردی که نام نیکش بر تارک ادبیات ایران و جهان می‌دخشد، در سال ۷۲۶ هجری در شهر شعر و ادب شیراز پا به عرصه‌ی وجود گذاشت و در سال ۷۹۳ هجری زندگی سراسر شور و شعر و سخن‌دانی و رمزی را به‌رود گفت. بنوع سگفت‌انگیز این ناده‌ی زمان چنان است که ادب‌شناسان هنوز هم در شناخت سراسیمه‌ی عظمت در اشعار او در مانده‌اند! راستی چه خیر حافظ را از دیگر غزلسرایان بزرگ تاریخ ادب متمایز می‌سازد؟ به‌طور قطع او از بزرگانی چون کمال الدین اسماعیل صنفسانی (خلاق المعانی)، سعدی شیرازی، خواجو و همین‌طور اوحدی مراغه‌ای، سلمان ساوجی و ... متمایز است و پذیرفته است اما غزل حافظ رنگ و بوی خاص خود را دارد و در جایگاهی مست‌آزار تمامی غزلسرایان قرار دارد، جایگاهی بس فیض و غیر قابل‌مقایسه. بی‌شک راز این برتری را در اشعار آن فرزانه‌ی بی‌همتای ادب نباید و نمی‌توان در وجهی خاص خلاصه کرد. اصداً ادبی که حافظ جامع آنها بود سر علو مقام و رفعت نام او باید دانست. منزلت علمی، اندیشه‌مندی، فرهنگ والا، حکمت، چیره‌دستی و سخنوری، عرفان، اخلاق، دم‌غنیمت‌شماری، موسیقی کلمات، ظرفیت تأویل‌پذیری کلام، طرز شیرینی بیان، مضمون‌گرایی و در نهایت زندگی حافظ مجموعه‌ی خصوصیات است که تمامی در وجود آن کوهر بی‌همتای خلاصه می‌شوند و از آن چهره‌ای می‌سازد با ابعاد بی‌دک‌نشانی و خارق‌العاده که به‌طور قطع این، راز جاودانگی و ماندگاری اش بوده و خواهد بود.

بہ نام آنکہ جان را نخرت آموخت

خواجہ شمس الدین محمد بن محمد بن محمد حافظ شیرازی نہ تنها از بزرگترین شاعران نغزگوی ایران کہ بہ گمان
 این حقیر از نوادہ شمس و غزل در جہانت. ستائندگان او در زبان فارسی خارج از شمار وعدہ ی
 مشتاقان و مردیان او در جہان بسیارند و کسانی چون کوتہ آرزو مند نوشیدن خبر عہد ی از آن شرابند کہ
 مستی اش جاودانہ است و خواجہ حافظ خجاندہ ی از آن شراب دارد. حافظ کہ بی گمان غزل فارسی
 وادار اوست چنانکہ حماسہ سریانی وادار ویدیون حکیم ابوالقاسم فردوسی؛ بہ لحاظ خیل کشیہ مشتاقان و
 علامتندان اشعارش از دیر باز مورد اقبال خاص و عام بودہ و بہ ہمین خاطر نیز غزلیاتش از
 دست اندازی مصون نماندہ است. علاوہ بر دخل و تصرف در غزلیات شورانگیر حافظ۔
 کہ در جای خود بہ آن اشارہ خواہیم کرد۔ زندگی واصل و نسب او نیز مورد توجہ بودہ و بہر کس
 بہ فراخور بہ آن پرداختہ است. زندہ یاد محمد قدسی از مصححان دیوان خواجہ، در مقدمہ ی دیوان
 حافظ در مورد اصل و نسب او می نویسد: «... پدر آن جناب (خواجہ حافظ) از اہل توی
 و سرکان ہمدان بودہ بہ شیراز آمدہ متوطن گردیدہ، تولد خواجہ علیہ الرحمہ در شیراز بودہ در آنجا تحصیل

کرده چندی در خدمت مولانا شمس الدین عبداللہ شیرازی قلمذ نموده و...»

استاد بیخ اللہ صفانام پدر حافظ را با استاد بہ تقریرات تذکرہ نویسان «بجاء الدین» نوشتہ است؛ «... تذکرہ نویسان نوشتہ اند کہ اجداد او اصلاً از کوپامی (کوپاہی) اصفہان بودہ اند و نیای او در ایام حکومت اتابکان سلفری از آنجا بہ شیراز آمد و در ہمان شہر متوطن شد... پدرش «بجاء الدین محمد» بازگانی می کرد و مادرش از اہل کازرون و خانہ ی ایشان در دروازہ ی کازرون شیراز واقع بود...»

دربارہ ی زادگاہ حافظ ہکان متقل القوند کہ «ولادتش در شیراز اتفاق افتادہ است...» «... ولادت حافظ در اوایل قرن ششم ہجری، حدود سال ۷۲۷ ہجری در شیراز اتفاق افتاد. او بہ سال کوچتر از برادران خود بود. بعد از مرگ بجاء الدین پسران او پرانندہ شدند و شمس الدین محمد کہ خود سال بود بامادر در شیراز ماند و روزگار آن دو بہ تہدیتی می گذشت...» «تذکرہ ی میخانہ دربارہ ی دورہ ی کودکی و نوجوانی حافظ آمدہ است کہ حافظ پس از مرگ پدر بر اثر فقر و تہدیتی بہ ناچار باید بخشی از بار سنگین ہزینہ ی زندگی را بردوش ناتوان خود حمل می کرد. او بمحض اینکہ بہ مرحلہ ی تمیز رسید در ناوایی محکمہ بہ خیرگیری مشغول شد...»

عشق تحصیل کالات او را بہ مکتب خانہ کشانید. «... وی چند گاہی ایام را بین کسب معاش و آموختن سواد می گذرانید...»

پس از این مرحله بود که زندگانی حافظ دچار دگرگونی شد و او در طریقتی تسلط را گرفت که بجهان را بر آن داشت تا به عنوان یکی از بزرگان و نواد شمس و ادب به او توجه کند و تا بجهان باقی ست بیادش داشته باشد.

حافظ در مرحله ای که ذکر شد دگرگونی طالبان علم درآمد و مجالس درس علما و ادبای زمان را در شهری که به آن علاقه داشت و به شت شت آن مهرمی و درزید، درک کرد.

بنابینا گفته می شود که حافظ دیوان حافظ در می یابیم که حافظ در دورشته از دانشهای زمان یعنی شرعی و علوم ادبی کار می کرد و به دورشته رانی می گرفت. ما برای از برداشتن کلام الله مجید و «قرآن زبرخوانی با چاره روایت» لازم به دگرگونی نیست. ناکفته نماند در دوره ای که حافظ تربیت می شد، اگرچه شیراز به لحاظ سیاسی وضعیت آرامش بخشی نداشت، اما یکی از مراکز بزرگ علمی و ادبی ایران و جهان اسلام محسوب می شد.

در سراسر دیوان حافظ به ابیاتی بر می خوریم که به صراحت به تأثیر قرآن در زندگی او اذعان داشته است:

صبح خیزی و سلامت طلبی چون حافظ هر چه کردم همه از دولت قرآن کردم

و یا

عشق رسد به فریاد از خود به سان حافظ قرآن زبرخوانی با چاره روایت

و یا:

ندیم خوشتر از شر تو حافظ به قرآنی که اندر سینه داری

باشتاب باید زندگی حافظ را مرور کنیم و آنگاه به خصوصیات دیوان حافظ تصحیح زنده یاد قزوینی با حمایت و همراهی دکتر قاسم غنی بپردازیم.

چنانکه از نوشته های محققان و محققان و پژوهندگان برمی آید، حافظ به زادگاهش شیراز علاقه می بسیار داشت و برخلاف سدی که به سیر و گشت و جهانگردی و سیاحت خوش داشت او به شیراز و وضع بی مثالش خوشدود و لبیک به شیرازی توان در بسیاری از ابیات حافظ سراغ گرفت:

خوشا شیراز و وضع بی مثالش خداوندانگه دار از زوالتش

و یا:

بده ساقی می باقی که در جنت خوابی یافت کنار آب کنایه گلگشت مصلی را

محققان و حافظ شناسان دلیل اقامت دائمی خواجه را دوستی به شیراز و موقعیت طبیعی و اجتماعی و علمی آن دانسته اند.

در بسیاری از مطالبی که پیرامون حافظ و زندگی او نوشته شده به دو مورد سفر کوتاه مدت او اشاره شده است که ذکر مختصر آنها خالی از لطف نیست:

یکبار، در زمانی که سلطان محمود دکنی (۷۸۰-۷۹۹ هجری) سپه علاء الدین جن کاکمکومنی حکومت

داشت و شہرت شاعر نوازی او و وزیرش میر فیض اللہ انجو بہ فارس و جمع علما و ادبای شیراز رسید، خواجہ علاقمند شد دیداری از دکن داشته باشد. وقتی خبر این علاقہ مندی بہ میر فیض اللہ انجو وزیر سلطان محمود رسید، اسباب سفر را فراهم کرد و پیغام داد: «اگر بہ این حد و تشریف شریف ارزانی فرمودہ مملکت دکن را بہ وجود فیض بخش خوش رشک فردوس برین گردانند امانی این دیار شکر قدم نیست لزوم بہ جای آوردہ تسیرین حصول مطالب و مقاصد روانہی شیراز خواهند کرد.» پس از این مقدمات و بقول زندہ یاد قدسی کہ از محمد قاسم فرشتہ نقل می کند: «میرزا فضل اللہ انجو کہ در دکن منصب صدارت داشت عزوی زرا خجبت خواجہ فرستاد بہ شیراز تا مدارک سفر کند خواجہ برخی را صرف ادای قروض نمودہ در سنہی منقصد و ہشتاد و سہ از شیراز حرکت کردہ بہ جزیرہ ہرمز آمدہ کہشتی سوار شد بقضارابنور کشتی روانہ شدہ بود (کہ) با مخالف وزید دیار را بہ شورش آورد و خواجہ از آن سفر متفرک گفت کہ بعضی از دوستان را کہ در ہرگزند و داع نمردہ ام ایشان را دیدہ در ساعت برمی کردم. بہ این بجائہ از کشتی بیرون رفت و غزلی گفت نزد میرزا فضل اللہ فرستاد و خود بہ شیراز شافت:

دمی با غم بہ سر بردن حجان کسیرنی ارزد بمی بفروش دلق ما کرین بھترنی ارزد

معروف است کہ چون میر فیض اللہ انجو این غزل و داستان سفر نامہ تام حافظ را بہ سمع محمود شاہ رسانید پادشاہ فرمان داد ہزار تگہ طلا بہ ملا محمد قاسم شمدی کہ از فضلا ی دولت بھمن دکن بود و ہند

تا امتعی ہندی بخرد و برای حافظ بہ رسم پیش برد.

یکبار دیگر حافظ از شیراز بہ یزد کہ در دست شعبی از شاہزادگان آل مظفر بود، رفت ولی زو
از اقامت در آنجا دلگیر شد و در غزلی بگزشت خود بہ شیراز را آرزو کرد.

دل از دشت زندان اسکندر گرفت رخت بر بندم و تاملت سلیمان بروم
حافظ مانند کوئندہ می متغری بہ کوشہ گیری و دل سپردن بہ عالم تخیلات شاعرانہی خود بیشتر
از ہر چیز دیگر عادت داشت و بہمن خاطر تا پایان عمر در شیراز ماند.

مورخان تاریخ وفات حافظ را بہ سال ۷۹۲ ہجری نوشتہ اند. قدیمترین قول در این بارہ
مربوط بہ محمد گلندام جامع دیوان حافظ است. پارہ ای نیز مانند رضا قلچیان ہدایت صاحب
ریاض العارفین تاریخ وفات حافظ را ۷۹۱ ہجری نوشتہ اند اما قول معتبرتر را باید از محمد گلندام
جامع دیوان کہ در سال مایہ مدرس حافظ بودہ، پذیرفت.

دربارہ مدفن خواجہ بھکان متفق القولند کہ در شیراز است و متاخرین و متقدمین را در این مورد تردیدی نیست.
در مورد زندگی حافظ اطلاعات محدود است و مواردی افسانہ مانند نیز در این رابطہ وجود
دارد. در اینجا بدست بہ مابرای عشق او بہ دختری بہ نام «شاخ نبات» اشارہ کنیم کہ بہمان
داستانخاہ مامی گوید کہ خواجہ عاقبت او را بہ عقد مزاجت خود در آورد. اما حافظ در اشعار خود از
فقدان محبوبی سخن بہ میان می آورد کہ مربوط بہ سال ۷۶۴ یعنی سی و ہشت سالگی او می شود. خواجہ
در چند غزل نیز بہ مرگ عزیزانی از خلع فرزند خود اشارہ می کند:

خواجہ شمس الدین محمد حافظ شیرازی

دلادیدی که آن فرزانه فرزند چه دید اندر خشم این طاق رنگین
به جای لوح سمین در کنارش فلک بر سر خادش لوح سنگین

به هر حال «حافظ مردی بود ادیب، عالم، علوم ادبی، شرعی، مطلع از دقائق حکمت و حقایق عرفان...»
خواجہ مطالعہ می‌تواند ادب فارسی، مخصوص دیوانهای شعری پارسی‌گوی داشت، بهترین
غزلهای شاعرانی چون مولوی، کمال بهمدی، بهام، اوحدی و خواجو... را استقبال کرده
است. علت اینکه حافظ را در شعر دنیا، روخواجو معرفی می‌کنند این است که خواجو مدتی در شیراز
توقف بوده و حافظ با او مرادوده داشته و از محضرش بهره‌مندی شده است.

بنابه نوشته‌ی زنده یاد محمد قزوینی، عده‌ی غزلیات حافظ که نسخه‌ی خطی خلخال آمده و اساس کار
او نیز بوده چهارصد و نود و شش غزل است. این نسخه که در تاریخ کتابت آن سی و پنج سال بعد
از وفات خواجہ است نزدیکترین نسخه کتابت شده به زمان شاعر است.

اگر از نسخه‌هایی که تا قرن نهم کتابت شده بگذریم در نسخه‌های مربوط به قرن دهم و قرعهای بعد از آن
عده‌ی غزلیات و تعداد ابیات آن رو به افزایش گذاشته اما از قرن سیزدهم تاکنون این روند
متوقف شده و عده‌ی غزلیات در همان حد کمتر از شصت و غزل باقی مانده است.

یکی از دلایلی که نسخه‌برداران به غزلیات خواجہ توجه داشته و گاه اشعار خود را وارد دیوان او
می‌کرده اند ارزش و اعتبار اشعار است. شاید به این ترتیب می‌خواسته اند وجه ضمانتی برای

ماندگاری اشعار خود بیابند.

در موردی نیز آمده است: «یکی از سلاطین عصر خواجه را چوب زده دیوانش را در آب افکند؛ پس از فوت خواجه پشیمان شد. ثانیاً خواست اشعارش را جمع نماید گفت: هر کس شعری از خواجه آورد مستوجب جایزه خواهد بود جمعی اشعاری چند به اسم خواجه به حضرت سلطان بردند و با اشعار خواجه خلط نمودند ابریل غزنه‌ای که در حرف ما، مثله و ذال معجمه و از این قیل...» البته قریب به اتفاق محققان و پژوهشگران این موضع را خطا دانسته و پذیرفته اند و آن را از جمله افسانه‌هایی دانسته اند که پیرامون زندگی و شعر خواجه وجود دارد.

حافظ از میان امرای عهد خود، که ستاره‌های برجسته چندگانه‌ای می‌درخشید و پس رو به افول می‌نهادند، چند تنی را در اشعار خود ستوده است و یا به درک بهترشان اشاره کرده است. یکی از امرا ابوالسحاق (مقتول به سال ۷۵۸ هجری) و دیگر شاه شجاع (درگذشته به سال ۷۸۶ هجری) خواجه در همان حال با سلاطین ایلمکانی (جلایریان) که در بغداد حکومت داشتند در ارتباط بود. از این جماعت سلطان احمد بن شیخ اوئیس (۷۸۴-۸۱۳ هجری) راستوده است. از میان رجال شیراز از خوان نعمت و کرامت حاجی قوام الدین محمد صاحب عیار کلاش شیراز و وزیر شاه شجاع (متوفی ۷۵۵ هجری) و حاجی قوام الدین حسن تغاجی (متوفی به سال ۷۵۴ هجری) بهره‌مندی شد و در اشعار خود از آنها یاد کرده است.

خواجہ حافظ یکبار ہم بہ مناسبتی از سلطان غیاث الدین بن سلطان بکنند فرمانروای بنگال کہ
از سال ۶۶۸ ہجری بر تخت سلطنت بنگال جلوس کرده بود، یاد کرده است. در آن ایام سلطان
غیاث الدین مصرعی بامضمون «ساقی حدیث سرو و گل و لاله می رود» نزد حافظ فرستاد تا
خواجہ آن را تمام کند. حافظ غزلی را بہ مطلع زیر برای او باز فرستاد:

ساقی حدیث سرو و گل و لاله می رود دین بحث با ثلاثی غسالہ می رود

بہ این مناسبت خواجہ سلطان غیاث الدین را در پایان غزل آورده است.
حافظ علاوہ بر غزلہای بی بدیل و نظیر کہ پیش از این گفتیم عدہ آنہا را کمتر از پانصد غزل ذکر
کرده اند حدود ۲۵ قطعہ، حدود ۲۵ رباعی، ساقی نامہ، شہ نامہ و دشمنی نیز دارد اما شہرت
عالمگیر او بہ خاطر غزلیاتی است کہ او را بہ مرحلہی لسان الغنی رساندہ و بیشتر زبانہای دنیا ترجمہ
شدہ است.

طبیعی است کہ بزرگواری چون او مورد حمد و بی مہری ستائ نظران نیز قرار گیرد و عباد حقہ
کرمانی کہ سبیل زہد ریائی و تقاہر بودہ ہمارہ قصد اذیت خواجہ را داشتہ باشد؛ چرا کہ کلام
رسوا کنندہی حافظ بزرگوار تر از ہر خبری قلب سالوس و ریا را می شکافد:

ای بکبک خنجر نام کہ خوش می روی بہ ناز غزہ مشکو کہ بہی عابد من از کرد

مختصر مطلب چنین است کہ عباد کرمانی کہ بہ اہی داشت تعلیم دیدہ و دست آموز کہ یاد گرفتہ بود

پہنجام نماز در کنار عماد بایستد و حرکات اور تقلید کند و ہمراہ او خم و راست می شد کہ رکوع و سجود کرده باشد. شاہ شجاع این کار را حلال برکرامات عمادی کرد و ہمیشہ با خلوص و اعزاز و اکرام او می کوشید (عماد) افتخار کری خواجہ را محل موقیت خویش می دانست در مقابل غزل شیوای حافظ با مطلع زیر فتنہ کری آغاز کرد:

در ہمہ دیر معانیت چو من شیدایی خرقة جانی کرو بادہ و دستہ جانی
در مقابل مقطع غزل کہ می فرماید:

کر مسلمانان از این است کہ حافظ دارد آہ اگر از پی امروز بود فردا

تحریک شدگان ز اہد ریائی و معاذین گفتند از این قول معلوم می شود کہ خواجہ بہ معاد قائل نیست و در صد و صد و حکم تفسیر و فتوای ریختن خوش برآمدند. خواجہ مضطرب نزد زین الدین شیخ الاسلام تاسیادی کہ در آن موقع در شیراز بود شافت و مابہر اراد میان گذاشت شیخ فرمود بتی مقدم بر بیت مورد نظر بنویسد کہ بہ آن مفہوم نقل قول بدہد و بلا از خود بگرداند و رفع تعنت شود. خواجہ نیز فرمود:

این حدیثم چہ خوش آمد کہ سحر کہ می گفت برد میکہ بی بادف و نی ترسیابی

قبل از آن بیت قرار داد و از دام بلا بہ سلامت رسید.